

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث احکام وضعی و تکلیفی چه اهل سنت و چه شیعه متعرض بعضی از احکام شدند که آیا این ها جز احکام تکلیفی هستند یا نه؟ یا جزء احکام وضعی یا هیچ کدام؟ یکی از آن ها راجع به صحت و فساد است که آیا صحت و فساد جزء احکام تکلیفی هستند یا جز احکام وضعی؟ عرض شد ابتدائاً کلام مرحوم نائینی را متعرض می شویم بعد هم کلام مرحوم آقاضیا، بعدش هم کلمات متاخرین این متاخرین شیعه، بعدش هم کلمات اهل سنت و سابقه تاریخی بحث، بعدش هم ان شا الله اگر به ذهن چیزی آمد عرض می کنیم.

عرض کردیم مرحوم نائینی اولاً صحت را به معنای عرفی گرفتند که عبارت از این که دارای خصوصیتی باشد که مثلاً طبیعتش اقتضا کرده، فرض کنید سبب صحیح آنی است که فاسد نباشد، تمام اجزایش، هر چیزی جای خودش باشد و این روایت مبارکه ای که هست الصلوة فی شعره و وبره و صوفه را هم فاسدة و کل صلوة فاسدة این را این جا به این معنا گرفتند نه به معنای اعتباری، این یک مطلب که ایشان فرمودند که دیروز توضیح دادیم.

عرض کردیم خیلی نکته ای را ایشان چرا این جور فهمیدند روشن نیست، دو نکته خودم عرض کردم، بعد حالا درست است چون بعد خود ایشان توضیح می دهد در صفحه آینده نکته اش در همین توضیح بعدی ایشان است.

بعد هم می فرماید که گاهی اوقات هم مراد از صحیح این است که عمل انسان مطابق باشد یعنی ماتی به مطابق باشد با مامور به، این دو تا با هم مطابق باشند، این را هم بهش صحیح می گویند.

ایشان می فرمایند که این معنای از صحیح یک امر واقعی است، یک امر اعتباری نیست، بالاخره عمل انسان گفت آب گرم بیاور، گفت آب گرم چهل درجه بیاور، ایشان آب گرم چهل درجه آورد، این عمل خارجی با آن که مامور به بوده عین همدیگر است، مطابق

.....

با آن است، طبق همان است، هیچ تخلف ندارد، ممکن است ده تا قید توش بوده با ده تا قید آورده، این را صحیح می گویند، اگر تخلف در بعضی از قیود کرد بهش فاسد می گویند پس اگر صحیح به معنای مطابقت مامور به با ماتی به باشد این یک امر واقعی است، اگر صحیح می گوئیم یک امر انتزاعی است، یعنی به عبارة اخرى چیزی اعتبار نکرده، مثل این که همین مثالی که من دیروز عرض کردم، مثال دیروز ما، این سقف فوقیت سقف، این چیزی اضافه نکرده، من را در نظر گرفته، سقف را در نظر گرفته عنوان فوقیت را انتزاع کرده، این هیچی اضافه نشده، کاری نشده، چیزی در این جا وجود ندارد، همان سقف و فوقیتی است که بوده و عرض کردیم در امور انتزاعی با حذف یک طرف اصلا دیگه نیست، هیچی نیست، و عرض کردیم ظاهرا مرحوم نجم الاثمه رضی اولین کسی است که در علمای نحو یا در دنیای اسلام معنای حرفی را این جوری معنا کرد، حالا قبل از آن نبود، اصلا معنای حرفی را ایشان این جوری مثل همین معنای انتزاعی که عرض کردم و لذا فرمود به این که حق ما یوجد المعنی فی غیره، این یوجد المعنی فی غیره مرادش این است خود معنای حرفی چیزی نیست، دو طرفش چیزی اند مثل این که مثلا می گوئیم دست من روی کتاب، دست و من این ها واقعی اند، اضافه اش انتزاعی است، دست من، کتاب هم امر واقعی است، رو انتزاعی است، این اصلا چیزی، معنای لطیفی هم هست، حالا گفتند وجود رابط و از این حرف ها لکن مراد مرحوم نجم الاثمه رضی که سابقا کرارا عرض کردیم این است، این جا هم همین طور است.

آن وقت معنای انتزاعی هم طبیعتا دو جور است چون به منشا انتزاع نگاه می کنیم، یک دفعه منشا انتزاع یک امر متاصل است، یک امر واقعی است مثل سقف و من، امر واقعی هست، این جا هیچی نیست. هیچ چیز نکته خاصی وجود ندارد، دو تا واقعیت است که یک نسبتی بینشان هست، یک دفعه خود آن منشا انتزاع، آن طرفی که از آن انتزاع می کنیم خودش امر اعتباری است مثلا می گوید لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، آمده صلوة را در نظر گرفته مثلا مو یا پشم حیوان غیر ماکول لحم را در نظر گرفته گفته این در صلوة نباشد، با این که خود صلوة امر اعتباری است، از این انتزاع می کنیم مانعیت را یا لا صلوة إلا بطهور از این انتزاع می کنیم مسئله شرطیت را پس انتزاع گاهی از یک منشا انتزاع واقعی است و گاهی از یک منشا انتزاعی به اصطلاح اعتباری، محل اعتبار خودش اعتباری است، منشا انتزاع اعتباری است

آن وقت در این جا مرحوم نائینی می خواهند ای نرا بفرمایند ما در باب احکام وضعی یا قائل به متاصل که اساس جعل شدند یا اگر متاصل نیستند انتزاع می شود از اعتبار، انتزاع از اعتبار می شود اما صحت و بطلان هیچ کدام نیست، انتزاع از یک امر واقعی می شود، این خلاصه حرف نائینی است، روشن شد؟ نه متاصل است چون مثل مرحوم نائینی و عده ای مثل ملکیت و زوجیت را امر اعتباری لکن متاصل در جعل می دانند، شرطیت و مانعیت و حتی ظاهر عبارتشان جزئیت، البته ما جزئیت را قبول نکردیم که در بحث باشد، کرارا عرض کردیم که اهل سنت هم در بحث احکام وضعی جزئیت را نیاوردند، علمای شیعه بعد از آن و دقیق هم نیست، انصافا حق با آن هاست، جزئیت و شرطیت و مانعیت نباید قیاس بشود.

به هر حال این را هم تکرار نکنیم، شرطیت و مانعیت را هم قابل جعل می دانند لکن انتزاع می شود، از آن تکلیف، از آن اعتباری که شده انتزاع می شود، مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند صحت و فساد انتزاعی است اما از امر واقعی نه امر اعتباری، و لذا هیچ نحوی اعتبار به این ها تعلق نمی گیرد، نه اعتبار متاصل مثل ملکیت مثلا جعلت هذا ملکا له، ملکک هذا و نه اعتبار انتزاعی یعنی انتزاع اعتبار مثل شرطیت و مانعیت، هیچ کدام نیست، چرا؟ چون مطابقت و عدم مطابقت یک امر واقعی است، یک عکسی را به شما نشان می دهند می گویند این عکس فلان آقاست، می گوئیم بله این درس مطابق با آن آقاست، این می شود صدق، می شود درست یا می گوئید این مطابق با آن شکل نیست، این عکس شهر قم را کشیده این به شهر قم نمی خورد، این یک امر واقعی است یا مطابق است یا مطابق نیست، بله مطابق با تکلیف، مطابق با مکلف به، مطابق با متعلق تکلیف، حالا هر چی که باشد حساب بکنید، امر ظاهری، حتی امر ظاهری، این مطابق امر ظاهری است، مطابق با امر ظاهری نیست، مطابق با امر واقعی است، امر واقعی هم اختیاری داریم مثل وضو، وظیفه اش وضو بود وضو گرفت این را مطابقی می گویند. امر واقعی ثانوی واقعی است، این ظاهری نیست، واقعی ثانوی یا واقعی اضطراری هم داریم مثل تیمم چون تیمم واقعی است، ظاهری نیست مثل تیمم، ایشان وظیفه اش تیمم بود تیمم کرد، این واقعی ثانوی است، امر ظاهری هم داریم فرض کنید مثلا گفت به این که شما رفتی از بازار مسلمان ها گوشت خریدی مذکی است، رفت خرید و خورد طبق همان عمل کرد، امر ظاهری است، قبول داریم امر ظاهری است لکن طبق امر ظاهری عمل کرد، عمل کرده دیگه،

عملش درست است، این صحت و فساد انتزاع از یک امر اعتباری نمی شوند، خودش یک امر واقعی است مثل این فوقیت و من که یک امر واقعی است، این انتزاعی نیست، اعتباری نیست لذا مرحوم نائینی می فرمایند صحت و فساد امر واقعی هستند، انتزاع از امر واقعی می شوند لذا اصلا بحث اعتبار در آن مطرح نیست، این خلاصه و این توضیح مطلب را من دیروز عرض کردم که چرا این روایت را زده به باب اخبار، این نکته اش همین است که در صفحه بعد گفته بودند من توجه نکردم آقایان تذکر دادند، این تذکر درست است بجا بود لذا ایشان می گوید وقتی پیغمبر فرمود فالصلوة فاسدةً نباید بگوییم مراد پیغمبر مطابق نیست با مأمور به، مراد پیغمبر در این عبارت این است که این صلوة فاقد آن خصوصیت است مثل این که بگوییم این سرکه فاسد است، این سیب فاسد است، این هندوانه به قول معروف فاسد است، به قول خود مرحوم نائینی، این هندوانه فاسد است، فاسد در کلام پیغمبر به این معناست، در مقام جعل نیست، چون اصلا صحت و فساد قابل جعل نیستند، حالا و توضیح ذلک، ما چون دیگه مجبوریم عبارت نائینی را بخوانیم چون می خواهیم تمام بحث از شیعه را منحصر به ایشان هم این توضیحات راجع به ایشان توضیح بدهیم فعلا دیگه یکمی عبارت ایشان را بخوانیم

هو أنَّ الصَّحَّةَ و الفساد - بمعنی مطابقة المأْتَى به للمأمور به

عرض کردم صحت و فساد

إنَّما ينتزعان من نفس فعل المكلف.

ایشان إنما ينتزعان من نفس فعل المكلف، از این عبارت ایشان معلوم می شود که اصولاً صحت و فساد در مقام امتثال لحاظ می شود، در مقام جعل لحاظ نمی شود، عرض کردیم این مطلب را هم تصریحاً البته عبارت ایشان خیلی صریح نیست، اگر مصباح مرحوم آقای خوئی را ببینید ایشان دارند، نه این که از نائینی نقل می کنند خودشان می فرمایند.

إنَّما ينتزعان من نفس فعل المكلف.

در مقام جعل من چون هفت محور کردم اصلاً صحت و فساد در مقام جعل معنا ندارد، صحت و فساد در مقام امتثال معنا دارد، چون شما در مقام امتثال یعنی مقامی که فعل را انجام می دهید یا مطابق هست یا نیست، مطابق بود می شود صحیح، مطابق نبود می شود فاسد، دیگه شما نگوئید مطابق با امر واقعی اولی، امر واقعی ثانوی، امر ظاهری، فرق نمی کند، با امر ظاهری هم مطابق بود می شود صحیح، با امر اضطراری هم مثل تیمم مطابق بود می شود صحیح، مطابق نبود می شود فاسد پس صحت و فساد اصولاً انتزاع می شوند از واقع و لذا اگر در لسان رسول الله که مشرع است آمد صلوۀ فاسدۀ باید به یک معنای دیگری باشد، عادتاً به معنای دیگری لذا ایشان به معنای اول گرفته، این سرّش روشن شد، چون این در مقام امتثال می آید، در مقام جعل نمی آید، ما دیروز حرفمان این بود که این در مقام جعل است، کلام رسول الله در مقام جعل است، اختلاف ما هم با ایشان روشن بشود، زیر بناهایش یواش یواش روشن بشود،

إنّما ينتزعان من نفس فعل المكلّف. فإن كان مطابقاً للمأمور به ينتزع عنه الصحّة، وإن كان مخالفاً ينتزع عنه الفساد.

روشن؟ و لذا در آن روایت نمی توانیم بگوئیم فالصلوة فاسدۀ به این معناست، این در کلام مشرع است، در کلام رسول الله است که مقنن است، در کلام مقنن این معنا معقول نیست لذا در آن جا باید بگوئیم چون پیغمبر فرمود الصلوة قربان کل تقی، صلوۀ تنهی عن الفحشاء، صلوۀ فاسد است یعنی این آثار را ندارد، آن جا مراد این است، این صلوۀ فاسد است یعنی مثل این می ماند که هندوانه فاسد است، سیب فاسد است، مراد از فاسد در آن جا این است.

و لا ينتزعان من نفس التكليف بالفعل.

اما از تکلیف مثلاً لا تصلّ فی وبر، این جا تکلیف است، به قول آقایان چون خطاب نهی است دیگه، لا تصلّ فی وبر ما، این تکلیف است، از این تکلیف چی انتزاع می شود؟ مانعیت، لا تصلّ إلا الى القبلة، از این چی انتزاع می شود؟ شرطیت، لا صلوۀ إلا بطهور، از این جا چی انتزاع می شود؟ فرض کنید شرطیت، لا صلوۀ إلا بفاتحة الكتاب، به قول آقایان، از این چی انتزاع می شود؟ جزئیت، دقت کردید؟ این ها تصویرشان این است که لسان، لسان تکلیف است لکن انتزاع می شود، ببینید این جا انتزاع انتزاع است لکن از یک امر

اعتباری انتزاع شده است، ایشان می خواهد بگوید صحت و فساد از یک امر واقعی انتزاع می شود نه امر اعتباری، روشن شد مراد ایشان چیست؟ مثل این فوقیت، فوقیت امر واقعی است دیگه، امر واقعی است، از دو تا امر واقعی، چرا؟ چون صحت انتزاع می شود از مطابقت، مطابق بود صحیح است، نبود صحیح نیست، پس نمی توانیم بگوییم صحت و فساد مجعول اند، لا بالاصالة و لا بالتبع، اما می توانیم بگوییم نماز مجعول است بالاصالة، مانعیت مجعول است بالتبع، مجعول بالتبع یعنی انتزاع می شود، از این تکلیف لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه انتزاع می شود مانعیت، اما صحت و فساد این طور نیستند، روشن شد؟ پس نه جزء احکام وضعی هستند نه جزء احکام تکلیفی چون در احکام وضعی بالاخره حکم است، این حکم نیست، این انتزاع است، عرض کردیم حکم قوامش به اعتبار است، و عرض کردیم دیروز هم چون ایشان مناقشه فرمودند این بحث انتزاع و اعتبار زیاد خلط شده، این که ایشان فرمودند بین معقول و اصول، هم در معقول و هم در اصول، در کلمات همه شان انصافا فرق این دو تا یکی با همدیگر خلط شده، این دو تا را نباید با هم خلط کرد، اعتبار یک خصوصیت است و انتزاع هم خصوصیت دیگری است، یکی از مقدمات همین بحث را هم نائینی قرار داد، اصلا یکی از مقدماتی که فرق است بین اعتبار و انتزاع و درست هم هست این حرف ایشان، ایشان می خواهد بگوید صحت و فساد اعتبار ندارند، حالا اعتبارشان متاصل باشد یا اعتبارشان انتزاعی باشد اصلا اعتبار ندارند، صحت و فساد انتزاعی اند، انتزاع هم از یک امر واقعی است، انتزاعشان هم ربطی به تکلیف ندارد، ربطی به قانون ندارد، چرا؟ چون ایشان صحت و فساد را در مقام امتثال تصویر کردند و به لحاظ عمل مکلف خارجا تصویر کردند، یا مطابق هست یا مطابق نیست، مهم نیست مطابق با امر ظاهری باشد یا مطابق با امر واقعی، این هم مهم نیست، نمی توانیم بگوییم یکیش اعتباری است و یکیش اعتباری نیست، هر دو مثل هم اند فرق نمی کند.

و لا ینتزعان من نفس التکلیف بالفعل حتّٰی یكون منشأ الانتزاع مجعولا شرعیّا

تکلیف به فعل، مراد از ایشان به تکلیف به فعل لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، از این انتزاع مانعیت، از این انتزاع نشده، این در

باب مثل عبادات

و کذا الکلام فی الصحّة و الفساد

در باب صحت، احل الله البیع، حرم الربا، حرم الربا شما را در خارج انجام بدهید فاسد است، این انتزاع نمی شود چون شما مخالفت کردید بیع را، آمدید مال مردم را بدون بیع گرفتید، با بیع گرفتید این صحیح است، این ربطی به احل الله البیع ندارد، این مقام تطبیقی است که شما انجام می دهید

بمعنی مطابقة المأتی به خارجا

آن بیعی را که در خارج انجام دادید

لما هو سبب الحكم الوضعی.

یعنی آنی که منشا ملکیت است، آنی که منشا علقه زوجیت است، می گویند اگر این جور گفتید علقه زوجیت پیدا می شود، نگفتید نه، صحت و فساد من العقد و الإیقاع وما يلحق بهما. بعضی ها محل کلام است که آیا عقد است یا ایقاع است؟

نعم، يصح بنحو من العناية و التوسعة القول بكونهما منتزعين عن المجعول الشرعی

مجازا می شود گفت، من این را مفصلا اخیرا به یک مناسبتی توضیح دادیم ما گاهی اوقات یک چیزی را در اصطلاح قانونی بکار می بریم اما بار قانونی ندارد، این بار قانونی ندارد، یک نوع تعبیر است، مجرد تعبیر است اما بار قانونی و آثار قانونی ندارد. ما این بحث را مفصل مطرح کردیم مثلا وقتی می گوییم جزئیت انتزاع می شود، جزء یعنی جزء تکلیف دارد، در حقیقت این قانون نیست، جزء تکلیف ندارد، جزء تشکیل دهنده کل است مثلا رکوع تکلیف ندارد، این را چون مفصل متعرض شدیم مثل مرحوم آقازیا می گوید امر به صلوة بعینه همان امر به رکوع است، امر به رکوع را با امر به صلوة یکی می داند، از این بعینه بگیریید تا مقدمیت و الی آخر اقوالی که ما نقل کردیم، ما عرض کردیم اگر امر به صلوة آمد رکوع را می گوییم واجب لکن این یک نحو تعبیر ادبی است، خوب دقت بکنید، این بار قانونی ندارد اما اگر گفت لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه این بار قانونی ندارد یعنی مانعیت، این فرق بین و لذا ما عرض کردیم در جزء حق با اهل سنت است که ذکر نکردم، چون ما می گوییم جزء واجب است، رکوع واجب است، فاتحة الكتاب واجب است، سوره واجب است، این ها را می گوییم اما این یک تعبیر است، چرا؟ چون تکلیف به کل خورده، و این را کرارا

عرض کردیم یکی از نقاط بسیار مهم در باب اعتبارات قانونی، قانون و انشاء به همان مقداری که خورد ثابت است، به غیر او نه، وقتی انشاء آمد اقم الصلوة رفت روی صلوة، روی رکوع نرفته، اگر شما رکوع را می خواهید انجام بدهید مستقلا، ربطی ندارد، این نکته را ما توضیح چند بار، این بار قانونی، ایشان هم همین را می گوید، یصح بنحو من العناية و التوسعة، یعنی بار قانونی ندارد، القول بكونهما منتزعين عن المجعول الشرعی باعتبار أن المطابقة و عدمها أنما تلاحظان بالنسبة إلى متعلق التكليف یا متعلق وضع، تکلیف در عبادات، وضع هم در معاملات، این را می شود مجازا گفت و اما واقعا نه، انتزاع امر واقعی می شود، آن امر واقعی مطابقت است، یا مطابق است یا مطابق نیست، مطابق باشد صحیح نباشد فاسد، اعتبار نیست

و أمّا الصحة والفساد في الأمر الظاهريّ

مرحوم آقای خوئی قائلند در امر ظاهری صحت و فساد جعلی است، مثل این در باب قاعده فراغ، شما بعد از فراغ از نماز شک کردید در این که فلان جزء را انجام دادید یعنی صلوة درست انجام شده بنا بر این که در قاعده فراغ شک در صحت باشد، در قاعده تجاوز شک در وجود باشد، این ها را چون حالا بحث قاعده فراغ و تجاوز خواهد آمد که این مطلب ثابت نیست، ولی خب الان مشهور این طور است، در باب قاعده فراغ شما شک می کنید بعد از نماز، نمازتان درست بود یا نه شارع می گوید درست است، یا همان روایت، دقت بکنید، من دیروز اگر آقایان تشریف داشته باشند می دانند دیروز اصرار کردیم که هم کلمه صحیح را در روایات ببینید هم ملازمات صحیح، مثلا و إذا شککت فیما مضی من، کل ما مضی من صلوت، یکی دیگه هم دارد یادم رفته، فشککت فامضه کما هو، فامضه، این فامضه یعنی صحیح، این از ملازمات است و لذا خیلی دقت بکنید، من دیروز عرض کردم اگر می خواهید استخراج بکنید آن هایی که واقعا ملازم است، امضه یعنی امضایش بکند، ردش بکند، ماضی و مضی رد شدن است، یعنی صحیح، اما داریم، إنما الشک فی شیء لم تجزه، فإذا جزته فشکک لیس بشیء، آیا شکک لیس بشیء هم به معنای صحیح است، لازمست هست اما معلوم، خوب دقت بکنید به این دو سه تعبیر، فشکک لیس بشیء، یکی دارد فامضه، آقای خوئی می گوید این جا که می گوید فامضه یعنی حکم به صحت کرده و جعل کرده صحت را، چرا؟ چون مقصود این است که شما شک دارید، یا در قاعده تجاوز شما رد شدید و شک

در وجود دارید، فرقی را این گذاشتند در اثنای عمل بشود قاعده تجاوز بعد از عمل بشود قاعده فراغ، در قاعده تجاوز شک در وجود است، در قاعده فراغ شک در صحت است، ان شاء الله عرض خواهیم کرد که اثبات این ها مشکل است، در محل خودش صحبت خواهیم کرد، شما اگر در سجده شک در رکوع کردید امام می فرماید بلی قد رکعت، شما رکوع انجام دادید، نماز درست است، این بلی قد رکعت و نماز درست است این حکم است، این جعل است، این جا قابل جعل است، در امر ظاهری اجزا قابل،

اما الصحة و الفساد

البته این که نائینی رد اقوال چون این مطلب گفته شده، به اعتبار الاجزاء و عدمه این را من دیروز مختصر خواندم، امروز دیگه خود ایشان هم شرح دادند

فليس الإجزاء و عدمه عبارة عن الصحة و الفساد.

ایشان می فرماید اجزا به معنای صحت نیست، البته عرض کردم تعابیر مختلف داریم، اجزاء داریم، يجوز داریم، تعابیر مختلفی است که دیروز عرض کردم

بل قد عرفت فی بعض الامور السابقة أنّ الإجزاء فی الموارد التي قام الدليل عليه

در آن مواردی که ما دلیل، مثل قاعده فراغ، مثل قاعده تجاوز، ما دلیل برایش داریم

یرجع إمّا إلى التصرف فی الواقع بوجه.

یا باید یک تصرفی در واقع بکند، مثلاً چی بگوید تصرف در واقع؟ بگوید شما اگر شک کردید دیگه آن برای شما جزئیت ندارد یا شرطیت ندارد، شرطیتش مال حالت ذکر است، مال حالت توجه است یا تصرف است

و إمّا إلى الاكتفاء بما يقع امتثالاً للواقع و علی کلا التقديرین يلزمه الصحة و لیست هی عین المجعول الشرعی، این صحت و فساد عین

جعل شرعی نیست، البته من احتمال می دهم ظاهراً بهترین راه این باشد که بگوییم بین آقایان ظاهراً در معانی کلمات هم اختلاف است یعنی باید این جور معنا بکنیم، عرض کردم به شما کرارا و مرارا و تکرارا، اعتبار به نظر ما تصرف در واقع است، شما در یک واقعی

تصرف بکنید اعتبار می شود، اصلاً نکته اعتبار این است، اگر واقع به حال خودش واقعیتش محفوظ باشد که خب چیزی نشده، آن تصرف در واقع اعتبار است، ظاهراً اختلاف بین ما و مرحوم نائینی ظاهراً باید در لفظ باشد، این تصرف در واقع اگر به لحاظ ترتیب آثار عملی باشد یعنی یک نوع احساسی باشد این را اعتبار ادبی می گوئیم، مخصوصاً می گوئیم جائنی اسد، این آقا شیر است، این تصرف در واقع است، این واقعا انسان است، شیر نیست که، و اگر دارای آثار و بار قانونی باشد بهش اعتبار قانونی می گوئیم پس اعتبار تصرف در واقع است، این که ایشان می فرماید و قد عرفت ان الاجزاء فی الموارد التي قام الدلیل علیه يرجع إما إلى التصرف فی الواقع، همین تصرف در واقع اسمش اعتبار است، اختلاف ما ظاهراً با مرحوم نائینی سر لفظ است، ایشان می گوید این اعتبار نیست، همین اسمش اعتبار است، دقت کردید؟ همین که شما می گوئید آمد تصرف کرد در واقع این اسمش اعتبار است، اعتبار که شوخی عرفی این نیست که یک کسی دو تا شاخ کرده باشد که اسمش اعتبار است، اعتبار همین است، همین که آمد تصرف در واقع کرد این اسمش اعتبار است، آن وقت ایشان می گوید اعتباری نیست، این مشکل پس معلوم شد که مشکل ما با ایشان مشکل سر اصطلاح و تعبیر است

و كذلك الاكتفاء بما يقع امثالاً للواقع

خب این هم تصرف است، این هم یک نحو تصرف است، می آید می گوید این نمازی که تو شک کردی بعد از نماز این را من صحیح می دانم، امثال می دانم، خود ایشان عبارتش این است، همین که گفت من امثال می دانم تصرف است، چون مفروض است که این آقا شک دارد، وقتی شک داشت عنوان صحت که نیست، باید مطابق باشد تا در بیاید، بگوید نه آقا من این را امثال قبول می کنم، خب این چه تصرفی است، همین تصرف اعتبار می شود، دقت فرمودید؟ این مطلبی را که مرحوم نائینی دو معنا کردند یعنی ایشان برای مثلاً قاعده فراغ دو تا معنا فرمودند، یا باید شارع در واقع تصرف بکند مثلاً بگوید جزئیت سوره در جایی است که شما تذکر داشته باشید، تذکر نداشته باشید دیگه جزئیت، خب این تصرف کرد این هم تصرف، از این تصرف در می آوریم صحت را، می گوئیم صلوة فاقد سوره در صورت نسیان یا در صورت جهل این صلوة صحیحة به حکم شارع، با طبق قاعده صحیح نبود، چرا؟ چون

این مثلا نماز با سوره مثلا ده جزء بود، حالا نه جزء انجام داده، عادتاً نه جزء صحیح نیست دیگه خب، عادتاً این طور است خب، نه جزء که صحیح نمی شود، شما می گوئید تصرف در واقع کرد، پس خیلی خب قبول، من هم قبول دارم تصرف در واقع کرد، آمد گفت که من سوره را در حال نسیان، در حال جهل جزء نمی دانم، تصرف کرد، خیلی خب صحیح، همین تصرف می شود اعتبار، اگر از این تصرف، ما آمدیم گفتیم صلوة نه جزئی صحیح است این را چی بگوئیم؟ اصولیش چی بگوئیم؟ این در تعبیر قانونی چی بگوئیم؟ صلوة ده جزء است، درست؟ در موارد نسیان نه جزء انجام داد، این صلوة را شارع می گوید فامضه کما هو، این درست است، این معنایش ایشان می گوید تصرف در واقع کرد، خیلی خب سلمنا، تصرف کرد، این تصرف در واقع اسمش چیست؟ می گویند از این انتزاع صحت می شود، تمام صحبت این است یعنی شارع گفته نماز نه جزئی هم صحیح است، چرا؟ چون گفته در حال نسیان من نه جزء را هم از تو قبول می کنم پس انتزاع می کنیم، ایشان می گوید نه اگر تصرف در واقع شد چون شارع گفته، گفته تکلیف تو نه جزء است، خب همین بحث است، تکلیف که اساساً ده جزء بود، آن ها این را می گویند، اساساً تکلیف ده جزء بود، شما در حال نسیان یکیش را فراموش کردید، چند تا شد؟ نه تا، طبق قاعده شما که صحت و مطابقت و فساد خب این مطابق نیست دیگه، این نه تا مطابق با ده تا نیست، می گوئید شارع تصرف کرد، این ها می گویند از این تصرف شارع انتزاع صحت می کنیم یعنی شارع گفته این نماز صحیح است، ایشان می خواهد بگوید از این تصرف شارع انتزاع می کنیم نماز در حق تو نه جزء است، تو هم نه تا را انجام دادی چون مطبق با این است صحیح است، ایشان این جور معنی می کند، روشن شد؟ این ها می گویند حالا که آمد شارع تصرف کرد همین تصرف این منشا انتزاع عنوان صحت شد، قبلاً شارع تصرفی که کرده بود، اعتباری که کرده بود ده جزء بود، نماز هم ده جزء است، در یک حالات عذر آمد تصرف کرد، خوب دقت بکنید! من کرارا مرارا عرض کردم اصولاً در باب امارات ما جعل نداریم، اما در باب اصول عملیه جعل داریم، چون در باب اصول عملیه اصلاً اصل عملی فرضش جهل به واقع است، فرض اصل عملی جهل به واقع است، فرض اصل عملی که واقع مکشوف نیست، لذا باید جعل بکنید، معنا ندارد غیر از آن، آن واقعی که جعل شده شما نمی دانید، اگر دانستید که جای جعل نیست، و لذا کرارا و مرارا و تکراراً عرض کردیم هر جا در لسان دلیل قید علم به خلاف آمد اصل عملی است،

این هم قاعده کلی. کل شیء لک حلال حتی تعلم، تا آمد حتی تعلم اصل عملی می شود، چون اگر مراد حکم واقعی باشد باید مغیا بشود به نص تا شارع بردارد، تا امر واقعی بیاید، هر جا حکم آمد قیدش به علم خورد این می شود اصل ظاهری، این قاعده کل است، به طور کلی قاعده در ذهن، کل شیء لک نظیف حتی تعلم أنه، تا تعلم آمد یعنی اصل عملی، هر وقت غایت علم شد چون غایت مثلا کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، یرد فیه نهی تا شارع نهی بکند این می شود حکم واقعی، آقای خوئی می فرماید یرد فی نهی، یصل إلیک حتی تعلم، اگر حتی تعلم است می شود حکم ظاهری، پس معیار در حکم واقعی و ظاهری کاملا روشن شد، اگر غایت مثلا خلق الله مائتا طهورا، لا ینجسه شیء إلا ما غیر اوصافه، تا گفت إلا ما غیر می شود حکم واقعی، هر جا حد به یک امر واقعی خورد می شود حکم واقعی، هر جا حد به علم خورد می شود اصل ظاهری چون احکام با علم آدم که عوض نمی شوند، پس باید چی بگوییم؟ بگوییم شارع این را فرض کرده در صورت جهل، تا فرض شد در صورت جهل می شود اصل عملی، این قاعده کلی، پس اگر شارع آمد، این جا بحث این است که شارع می گوید تو نمی دانی، اصلا قاعده فراغ را خوب دقت بکنید جایی است که شما نمی دانید سوره خواندید یا نه اما اگر بعد از نماز اول نمی دانستید خب قاعده فراغ جاری کردید، بعد فهمیدید که سوره نخواندید دیگه قاعده فراغ جاری نمی شود، ببینید! بعد فهمیدید سوره نخواندید دیگه قاعده فراغ جاری نمی شود، آن وقت بر می گردید به قاعده لا تعاد، بله اگر اخلال به آن پنج تا بود تعاد الصلوة به غیر آن ها بود، ببینید نکته را دقت بکنید، فرق است بین لا تعاد و بین قاعده فراغ، آن جا شما قاعده لا تعاد در صورت علم جاری می شود، البته در جهل هم نکته ای ندارد که اصلا نوبت او نمی رسد، پس قاعده فراغ، این بحث سر این است آن آقایان استظهار می کنند شارع آمد در مقام جعل شما، روشن شد چی می گویم؟ این بحث تفسیر قانونی است، این جا می گویم صحت انتزاع شد از جعل شارع، مرحوم نائینی می گوید باز هم صحت انتزاع نشد، چرا؟ چون بر فرض که شما نمازتان با سوره بوده که درست است، بی سوره هم بوده شارع تصرف، گفته در این حال وظیفه شما نه جزء است، عمل شما هم مطابق با نه جزء بود، این ها چی می گویند؟ می گویند نه این جا نمی گوید نه جزء، نمی گوید ده جزء، می گوید جهل، ببینید می گوید جهل، من نمی دانم نه یا ده، در ظرف جهل جعل کرد، از این جهل شما انتزاع صحت کردید پس این جا صحت جعلی می شود، روشن شد چی می خواهم

.....

بگویم؟ این مباحث را من خیلی ریز می کنم که فکر نکنید که حق با نائینی است یا حق با آقای خوئی مثلا، این جا نکته فنیست این است، مرحوم نائینی می گوید همه جا صحت و فساد مطابقت و لامطابقت است، ایشان می گوید نه، مثل ایشان، خصوص ایشان نه، می گوید اگر شارع آمد جعل کرد، ایشان می گوید تصرف فی الواقع، این تصرف فی الواقع به این صورت است که نه در واقعی که الان این جا مفروض واقع است چون آن جا جای قاعده فراغ نیست، اگر بعد از نماز شک کرد یک ساعت قاعده فراغ جاری کرد، بعد فهمید اصلا نخوانده، دیگه جای قاعده فراغ نیست که، چون عرض کردیم قاعده فراغ اصل ظاهری است، اصول عملیه محل جریانشان اصولا فرض جهل به واقع است، این جا نیامده تصرف در واقع بکنند، اولاً تصرف در واقعش به این صورت است اگر باشد یا اکتفا بکند بما یقع، همین نماز به اندازه واقع، خب این یک نحو جعل است، این بر می گردد به جعل، بر می گردد به اعتبار، نائینی می خواهد بگوید اگر به اعتبار برگشت آن وقت عملش با این اعتبار دوم مطابق است، حالا که مطابق شد از این جهت امر واقعی است، از این جهت مطابقت و عدم مطابقت اما این ها می آیند می گویند نه آن جا نیامد بگوید شما سوره نخواندید، می گوید شما که جاهل به سوره اید، تویی که جاهل به سوره ای، این وظیفه ات این است که به این نماز اعتماد بکن احتیاج به اعاده ندارد، احتیاج به قضا ندارد، روشن شد اصل مطلب، این جا خواهی نخواهی جعل می خواهد اما این که بیاید بگوید کسی که واقعا در صورت نسیان یا در صورت عذر سوره انجام نداد این قاعده لا تعاد است، قاعده فراغ نیست، قاعده لا تعاد قاعده دیگری است، آن جایی است که شما یقین دارید سوره نخواندید، بعد از نماز یقین پیدا کردید سوره نخواندید، این قاعده لا تعاد است اما اگر بعد از نماز شک کردید سوره خواندید یا نخواندید این جا جای قاعده فراغ است، مورد قاعده فراغ جهل است، این حرف این است شارع با فرض جهل، جعل کرده، از این جعلش انتزاع صحت می کنیم، نکته فنی را ملتفت می شوید؟ با فرض جهل، خوب دقت بکنید، تو خبر نداری، آمده جعل کرده، می گوید حالا نه از آن قاعده لا تعاد، در حقیقت اگر با این عبارتی که من گفتم اگر مراد نائینی از این دو تا تصرف فی الواقع یا اکتفا بما یقع یکی از این دو معنا باشد، حالا نمی دانم مراد جدی ایشان را چطور بگیریم من چون خیلی احتیاط می کنم در نسبت به افراد، ببینید در حقیقت تصویر این است، نمی دانم تصویر برای شما روشن شد یا نه؟ نه این که بعد بفهمد سوره را خوانده، آن که اصلا هیچ

قاعده ای نمی خواهد، نه این که بعد بفهمد سوره را نخوانده، آن لا تعاد است، تصویر بکنید! این جهل دارد که خوانده یا نخوانده، این ها می آیند می گویند وقتی شارع می آید با فرض جهل، جعل می کند شما از این جعل چی انتزاع می کنید؟ می گویند نماز صحیح است، انتزاع می کنید پس شما از یک جعل شارع انتزاع کردید نه از یک امر واقعی، بله اگر بعد یادش آمد که سوره خوانده آن جا جعل ندارد، آن جا عمل را انجام داد نمازش درست است، بعد یادش آمد که قطعا آن روز سوره نخوانده، آن جا هم جعل ندارد، چون یادش آمد نخوانده، آن جا با قاعده لا تعاد می گویند درست است، عملت درست است، در این دو صورت جعل ندارد، اما اگر جهل بود این جا جعل دارد، می گویند از این جعل ما انتزاع صحت کردیم، غرض مطلبی که، و لذا ایشان فرمود فالصحة و الفساد ليسا من المجعولات بالاصالة، بل إما أن يكونا منتزعين عن المجعول الشرعي و إما أن يكونا منتزعين عن غيره، از غیره، و قد تقدم الكلام، حالا چون دیگه وقت تمام شد فردا ان شا الله تعالی، اولاً یک مقدار سر کلمات خود نائینی هنوز بحث داریم، بحث های جزئی با ایشان بود، بحث های کلی با ایشان داریم، بعدش هم کلام آقازیا

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين